

بررسی یک فرضیه تاریخی در پرتو اسناد و شواهد

به قلم: یاشار استهبان‌نژاد و آناهیتا دی‌پیر

انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ یکی از مناقشه برانگیزترین رخدادهای تاریخ معاصر ایران است؛ رخدادی که درباره‌ی علل و عوامل آن، روایت‌ها و تفسیرهای متعددی ارائه شده است. در کنار دو تبیین رایج – یعنی نارضایتی‌های داخلی و نقش سیاست‌های ایالات متحده – فرضیه‌ی سومی نیز همواره در فضای سیاسی و رسانه‌ای ایران مطرح بوده است: نقش اتحاد جماهیر شوروی در سقوط نظام پادشاهی. این مقاله، که بر پایه‌ی محتوای پادکست «روسیه (شوروی) و سقوط شاه» تهیه شده، می‌کوشد این فرضیه را در بستر تاریخی آن بررسی کرده و میان خواست سیاسی شوروی و نقش واقعی و مستند آن در سقوط شاه تمایز قائل شود.

روابط ایران و روسیه، از قرن نوزدهم تا انقلاب ۱۳۵۷، همواره آمیخته به تنش، رقابت و مداخله بوده است. از حمایت شوروی – به فرمان ولادیمیر لنین و لئون تروتسکی – از جنبش جنگل و جمهوری سوسیالیستی گیلان گرفته تا نقش مستقیم ژوزف استالین در شکل‌گیری فرقه دموکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد، اسناد تاریخی نشان می‌دهند که مسکو به‌طور مستمر در پی گسترش نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک خود در ایران بوده است. حزب توده، به‌عنوان مهم‌ترین بازوی سیاسی شوروی در ایران، از بدو تأسیس در راستای منافع کرملین فعالیت می‌کرد و در مقاطع مختلف، به‌ویژه از طریق «سازمان افسران»، در پی ایجاد تغییرات سیاسی و حتی کودتای نظامی بود.

یکی از نکات محوری این بررسی، پیوند تاریخی و تاکتیکی میان نیروهای چپ و جریان‌های مذهبی است. تجربه‌ی جنبش جنگل و نقش میرزا کوچک‌خان، که کوشید میان اسلام و بلشویسم نوعی همزیستی ایدئولوژیک ایجاد کند، الگویی بود که هم سیاست‌فکری و عملی حزب توده شد و هم دهه‌ها بعد در انقلاب ۱۳۵۷ تکرار شد. در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، بسیاری از روشنفکران چپ‌گرا، کمونیسم را نه در تضاد، بلکه در امتداد «عدالت‌خواهی اسلامی» تفسیر می‌کردند. این هم‌پوشانی نظری و عملی، زمینه‌ساز اتحاد نیروهایی شد که در نهایت به رهبری روح‌الله خمینی گرد آمدند.

تردیدی نیست که شوروی و کشورهای وابسته به بلوک شرق – از آلمان شرقی و چکسلواکی تا سوریه، لیبی و سازمان آزادی‌بخش فلسطین – به گروه‌های مخالف محمدرضا شاه، (چه کمونیستی و چه مذهبی) کمک‌های مالی، تسلیحاتی و آموزشی ارائه می‌کردند. اعترافات چهره‌هایی چون ابوالحسن بنی‌صدر، هادی غفاری و تراب حق‌شناس، و نیز اسناد مربوط به آموزش چریکی مخالفان شاه در اردوگاه‌های فلسطینی، این واقعیت را تأیید می‌کند. با این حال، این حمایت‌ها هر چند شرایط را برای عملیات تروریستی در ایران مهیا ساخت اما توانایی هدایت‌کننده‌ی مستقیم یک انقلاب سراسری را نیافت.

نکته‌ای کلیدی که اغلب در روایت «توطئه شوروی» نادیده گرفته می‌شود، وضعیت واقعی نیروهای چپ در سال‌های منتهی به انقلاب است. بر اساس شهادت مقام‌های امنیتی وقت، تا پایان سال ۱۳۵۵، تقریباً تمام سازمان‌های مسلح و تشکیلاتی چپ در داخل ایران یا متلاشی شده بودند یا رهبران‌شان در زندان، تبعید یا کشته شده بودند. در چنین شرایطی، نه حزب توده و نه سایر گروه‌های وابسته به شوروی، توان عملی لازم برای سرنگونی نظام پادشاهی را در اختیار نداشتند.

برخلاف تصور رایج، روابط ایران و شوروی در اواسط دهه ۱۳۵۰ بهبود یافته بود. قرارداد گاز ۲۰ ساله‌ی ایران و شوروی در سال ۱۹۷۵، که می‌توانست میلیاردها دلار درآمد سالانه برای ایران ایجاد کند، نشانه‌ای روشن از این نزدیکی بود. حتی چین و شوروی، در ماه‌های پایانی پیش از انقلاب، روابط دیپلماتیک و اقتصادی فعالی با تهران داشتند. این واقعیت، فرضیه‌ی برنامه‌ریزی مستقیم شوروی برای سرنگونی شاه را با تردید جدی مواجه می‌کند.

بخش مهمی از تحلیل پادکست به شباهت‌های ساختاری میان انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ می‌پردازد. از رهبرسازی کاریزماتیک، مانیفست ایدئولوژیک («چه باید کرد؟» در روسیه و «ولایت فقیه» در ایران)، تا استفاده‌ی گسترده از تبلیغات، قهرمان‌سازی، اغراق در سرکوب‌ها و توجیه اخلاقی دروغ با اصل «هدف وسیله را توجیه می‌کند». این شباهت‌ها نشان می‌دهد که نیروهای انقلابی ایران – اعم از مذهبی و چپ – مستقیم یا غیر مستقیم از تجربه‌ی انقلابی روسیه الهام گرفته بودند.

بر پایه‌ی اسناد تاریخی، خاطرات بازیگران سیاسی و تحلیل روندهای واقعی قدرت، می‌توان با اطمینان گفت که شوروی خواهان سقوط محمدرضا شاه بود و برای افزایش نفوذ خود در ایران تلاش‌های گسترده‌ای انجام داد؛ از حمایت از احزاب و گروه‌ها گرفته تا کمک‌های غیرمستقیم مالی و نظامی. اما هیچ سند معتبر و مستقلی وجود ندارد که نشان دهد اتحاد جماهیر شوروی نقش مستقیم و تعیین‌کننده‌ای در سقوط نظام پادشاهی در ایران داشته است.

در مقابل، مجموعه‌ی شواهد نشان می‌دهد که سیاست‌های دولت جیمی کارتر و متحدان غربی‌اش – از فشارهای حقوق بشری – گرفته تا رها کردن محمدرضا شاه در بزن‌گاه بحرانی و سیاسی سال ۱۳۵۷ – نقشی اساسی در فروپاشی نظام پهلوی ایفا کردند. مهم‌تر از آن، رهبرسازی آگاهانه از روح‌الله خمینی در فضای رسانه‌ای و دیپلماتیک غرب، زمینه‌ای فراهم آورد که نیروهای داخلی، بدون وجود یک آلترناتیو سیاسی منسجم، حول او گرد آیند.

از این منظر، انقلاب ۱۳۵۷ نه محصول یک «توطئه‌ی صرف شوروی»، بلکه نتیجه‌ی تلاقی پیچیده‌ی منافع قدرت‌های جهانی، جنگ تبلیغاتی و راهبردی غرب علیه شاه، حمایت اقتصادی و همکاری آنها با مخالفین شاه، خیانت برخی از بوروکرات‌ها و نیروهای کارساز سیاسی و نظامی، و همچنین بهره‌برداری نیروهای «متحد سرخ و سیاه» از تجربه‌های پیشین انقلاب‌های ایدئولوژیک قرن بیستم بود.